استفاده از ادب فارسی در ترجمهٔ ادبی
نگاهی به ترجمهٔ منوچهر بدیعی از *بازار خودفروشی*

احمد آفتابی ثانی

ترجمهٔ منوچهر بدیعی از رمان Vanity Fair که با عنوان شاعرانه و حافظانهٔ «بازار خودفروشی»، در ۱۳۶۸ به چاپ رسیده است، یکی از دقیق‌ترین و زیباترین ترجمه‌های رمان‌های انگلیسی به زبان فارسی است. این ترجمه، از زمان نشر تاکنون، هم استقبال خوانندگان آثار ادبی را در بر داشته، و هم توجه منتقدان و مترجمان را به خود جلب کرده است. برای نمونه، در نخستین شمارهٔ فصل‌نامهٔ مترجم که در بهار ۱۳۷۰ منتشر شده است، «صالح حسینی»، در مقاله‌ای با عنوان «تولدی تازه در ترجمهٔ رمان» به ستایش این ترجمه پرداخته و پس از مقایسهٔ متن اصلی با بخش‌هایی از ترجمه که به تصادف انتخاب شده‌اند، آن را «دست‌کم در عرصهٔ ترجمهٔ رمان‌های انگلیسی، تولدی تازه» می‌داند. در نوشتار پیش‌رو، نمونه‌هایی از متن اصلی رمان و ترجمهٔ منوچهر بدیعی را نقل می‌کنم تا ببینیم برابرنهادهای ادبی مترجم محترم که از گنجینهٔ پُربهای ادبیات کهن و معاصر فارسی گرفته شده تا چه حد در متن فارسی «خوش نشسته»اند. قبل از ذکر نمونه‌ها لازم است به این نکته بدیهی اشاره کنم که انتقال تعبیری وابسته به یک زبان یا فرهنگ به زبان و فرهنگی دیگر باید در کمال احتیاط صورت بگیرد، چون این انتقال اگر خوش ننشیند نقض غرض خواهد بود و انتقال وقتی خوش می‌نشیند که خواننده وجود آن را در متن بپذیرد و به‌اصطلاح پس نزند. و این امر هم تاحدی نسبی است و به ذوق خواننده بستگی دارد. بنده در برخی موارد، چنانکه استدلال کرده‌ام، با انتخاب‌های مترجم محترم موافق نیستم، ولی در مجموع انتخاب این تعبیرات بیانگر آشنایی مترجم با ادب فارسی و میل او به استفاده از این ذخایر واژگانی در عرصه ترجمه است، ضمن اینکه این تعبیرات در رمانی امروزی به کار گرفته نشده است، بلکه در رمانی کلاسیک به‌کار رفته که تاحدی استفاده از آنها را موجه می‌کند.

> “She is just as rich as most of the girls who come out to India. I might go farther, and fare worse, egad!” And in these meditations, he fell asleep.
>
> **ترجمه:** «مال و منالش هم به اندازهٔ اغلب دخترهایی است که به هندوستان می‌آیند. رضا به داده بده، خداجان» و با همین فکر و خیال‌ها به خواب رفت (ص۶۶).

تعبیر «رضا به داده بده» تعبیر معروفی است در آغاز یکی از بیت‌های لسان‌الغیب: رضا به داده بده وز جبین گره بگشای/ که بر من و تو در اختیار نگشادست (بیت۸، غزل۳۵، حافظ به سعی سایه). مشکل ترجمهٔ فوق در شیوهٔ به‌کار بردن این تعبیر است. نمی‌شود کسی را تصور کرد که در چنین بافتی چنین جمله‌ای را بر زبان بیاورد. این جمله بیشتر شبیه ترجمه‌ای تحت‌اللفظی و ناسازگار با بافت جمله است. برای حل این مشکل، یعنی باورپذیر ساختن جمله از زبان گوینده، می‌توان تعبیر فوق را چنین نوشت: «از اغلب دخترهایی هم که به هندوستان می‌آیند مال و منالش کمتر نیست. شاید از این بهتر گیرم نیاید. (چه می‌شود کرد؟) باید به داده رضا داد.»

> The two officers, looking at the prostrate Bacchanalian, and askance at each other, exchanged the most frightful sympathetic grins.
>
> دو صاحب‌منصب به آن عاشق درماندهٔ دختر رَز نگریستند و از گوشهٔ چشم نگاه‌هایی به یکدیگر انداختند و در کمال هم‌دردی و وحشت‌زدگی پوزخندهایی با یکدیگر ردوبدل کردند (ص۹۱).

در بسیاری از لغت‌نامه‌ها و ازجمله لغت‌نامهٔ دهخدا، «رَز» به معنای درخت انگور آمده است و «دختر رز»، به معنای میوهٔ آن. برای نمونه، منوچهری دامغانی در مسمط معروف خود، دختر رَز را به همین معنا آورده است: بند نهم: نزدیک رَز آید، در رَز را بگشاید/ تا دختر رَز را چه به کارست و چه باید. اما حافظ ترکیب اضافی «دختر رز» را بارها به کنایه از شراب به‌کار برده است که در ترجمهٔ منوچهر بدیعی نیز همین‌گونه است: فریب دختر رَز طرفه می‌زند ره عقل/ مباد تا به قیامت خراب طارم تاک (بیت۶، غزل۲۹۱، حافظ به سعی سایه). ترکیب prostrate Bacchanalian (فردی که از زور مستی به خاک افتاده) دربردارندهٔ اشاره‌ای اسطوره‌ای است چون باکوس، همان الههٔ باده و باده‌پرستی است و prostrate به معنی سجده کردن، بنابراین تصویر ظریف اسطوره‌ای که این ترکیب به دست می‌دهد تصویر مردی است که دربرابر خدای باده به سجده افتاده. البته انتقال این اشارهٔ ظریف به ترجمه ممکن نیست و شاید مترجم با آوردن تعبیر دختر رَز خواسته قدری از این اشارهٔ پنهان را منتقل کند. ولی تعبیر دختر رَز در اینجا قدری غیرمنتظره است. اگر بپذیریم که اشارهٔ اسطوره‌ای نهفته در متن اصلی قابل ترجمه نیست، می‌توان جملهٔ فوق را چنین ترجمه کرد: «دو صاحب منصب، نگاهی به جوزف انداختند که مست از باده بر زمین افتاده بود، و از گوشهٔ چشم نگاهی از سر هم‌دلی به او انداختند و بی‌اختیار پوزخندی هم زدند.»

On the other hand, the young dandy — 'blood,' I believe is the term — Captain Crawley makes his appearance.

از سوی دیگر، سروان کراولی، همان جوان «جلف» ـ خیال می‌کنم کلمهٔ درستش «هرزه‌گرد» باشد ـ پیدایش می‌شود (ص۱۴۲).

واژهٔ هرزه‌گرد از این بیت حافظ گرفته شده است: تا دل هرزه‌گرد من رفت به چین زلف او/ زان سفر دراز خود عزم وطن نمی‌کند. اما معادل دانستن آن با کلمهٔ Blood در جملهٔ بالا بسیار عجیب است. blood به معنی «دارای اصل‌ونسب» است و خود مترجم هم در نمونهٔ زیر blood را به همین معنی به کار برده است. با توجه به اینکه ویلیام تکری به انتقاد از طبقهٔ اشراف انگلستان در قرن نوزدهم شهره است، در اینجا می‌خواهد بگوید رسیدن به سر و وضع خود به شکل افراطی یکی از ویژگی‌های طبقهٔ اشراف بوده است. با این تفسیر هم کلمهٔ «جلف» بیش از حد منفی است و هم «هرزه‌گرد» در اینجا جایی ندارد.

"Blood's the word," said James, gulping the ruby fluid down.

جیمز ضمن آنکه آن آب یاقوت‌فام را سر می‌کشید گفت: «همه چیز در اصل‌ونسب است» (ص۴۴۰).

آنچه در مورد بالا جالب است این نیست که مترجم تعبیر یاقوت‌فام را در توصیف شراب به‌کار برده. آنچه جالب است این است که تکری چنین تعبیری را به‌کار برده است چون می‌دانیم بسیاری از شعرای فارسی‌زبان نیز شراب را به یاقوت یا لعل تشبیه کرده‌اند. برای مثال حافظ می‌گوید: عشق‌بازی و جوانی و شراب لعل فام/ مجلس انس و حریف همدم و شرب مدام.

Such a dashing young fellow as he is, with his good looks, rand, and accomplishments, would be the very husband for her.

جوانی پُر جنب‌وجوش، با آن منظر نیکو و با آن مرتبه‌ای که دارد و با آن قابلیتی که از خود بروز داده است، به‌راستی که جامهٔ شوهری این دختر را بر قامت او دوخته‌اند (ص۲۶۸).

تعبیر «جامه بر قامت کسی دوختن» برگرفته‌شده از این بیت حافظ است: رسم عاشق‌کشی و شیوهٔ شهرآشوبی/ جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود. به نظرم این تعبیر در اینجا خوش نشسته است. مترجم در جایی دیگر نیز این تعبیر را به‌کار می‌برد: «رفع ابهام از این دشواری‌ها و سامان دادن به وضع ملک جامه‌ای بود که بر قامت سیاستمدار با نظم و پشتکار پامپرنیکل دوخته شده بود (ص۵۱۴).

She was only fond of her children in private; and it was lucky for her that Lady Southdown's multifarious business, […], etc., occupied the venerable Countess a great deal.

او در خلوت فقط به فرزندانش مهر می‌ورزید و طالعش مدد کرده بود که مشغله‌های گوناگون لیدی ساوثداون، [...] و غیره، کنتس مکرم را سخت مشغول می‌داشت (ص۵۱۵).

در اینجا هم مترجم از دیوان لسان‌الغیب کمک گرفته: طالع اگر مدد کند دامنش آورم به کف/ گر بکشم زهی طرف ور بکُشد زهی شرف. این تعبیر با توجه به فضای قرن نوزدهمی داستان بسیار خوش نشسته است.

A comfortable career of prosperity, if it does not make people honest, at least keeps them so.

نازپرورد تنعّم بودن اگر هم مردم را درستکار نسازد، باری درستکاری آنان را حفظ می‌کند (ص۵۳۴).

این جمله که شبیه ضرب‌المثلی در زبان انگلیسی است، در ترجمهٔ فارسی، با استفاده از تعبیر خواجهٔ شیراز، زیباتر و ماندگارتر شده است: نازپرورد تنعّم نبرَد راه به دوست/ عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد.

Signs of intelligence seemed to pass between them: and Pitt spoke with her on subjects on which he never thought of discoursing with Lady Jane.

اشارات نظر، نامه‌رسان آن دو بود و پیت با بکی دربارهٔ چیزهایی حرف می‌زد که هرگز به مخیله‌اش خطور نمی‌کرد با لیدی جین در میان گذارد (ص۵۷۵).

این نمونه به‌روشنی نشان می‌دهد که بهره‌گیری درست از گنجینهٔ ارزشمند ادبیات فارسی، منحصر به ادب کهن نیست؛ و شعر معاصر فارسی نیز می‌تواند یاری‌گر مترجمان در واژه‌گزینی باشد. تعبیر «اشارت نظر» برگرفته از مطلع غزلی هشت‌بیتی از سایه است: نشود فاش کسی آنچه میان من و توست/ تا اشارات نظر نامه‌رسان من و توست.

… some five-and-twenty years since, as the most brilliant costume of the most famous beauty of the present season.

... لکن بیست و پنج سال پیش در نظر خود او و دیگران به زیبایی درخشان‌ترین لباس نامی‌ترین شهرآشوب عصر حاضر بود (ص۶۰۳).

هرچند حافظ تعبیر «شهرآشوب» را فراوان به‌کار برده است (مانند بیتی که پیش‌تر آوردیم)، اما شاعران پیش از لسان‌الغیب نیز از آن استفاده کرده‌اند. نخستین بیت شاهد در لغت‌نامهٔ دهخدا (که شاهدها را به ترتیب تاریخی مرتب می‌کند) بیتی است از خاقانی: حلق خلقی را به طوق شوق تو در بند کرد/ زلف مشک‌افشان شهرآشوب مه‌چوگان تو.

And so two of Rawdon's out-sentinels were in the hands of the enemy.

و به این ترتیب دو تن از دیده‌وَران راودون به چنگ دشمن گرفتار آمدند (ص۶۶۱).

فرهنگ دهخدا برای کلمهٔ «دیده‌ور» دو معنی مرتبط آورده است: صاحب دیده/ مقابل نابینا و نیز در معنی مجازی به معنی «مطلع، آگاه، صاحب‌بینش و حقیقت‌بین». در بیت زیر فرخی کلمهٔ «دیده‌ور» را در معنی اول به‌کار برده است: گردد ز چشم دیده‌وران ناپدید/ اندر میان سبزه به صحرا سوار. سعدی نیز می‌گوید: من چشم از او چگونه توانم نگاه داشت/ کاول نظر به دیدن او دیده‌ور شدم. در اینجا مترجم ظاهراً معنی این واژه را بسط داده و آن را به معنی دیده‌بان به‌کار گرفته است.

As little Georgy came cantering up with his dandified air, and his heels down, his grandfather would nudge the lad's aunt, and say, "look, Miss O."

وقتی جورجی کوچولو، طَرْف کُلَه کج نهاده و راست نشسته، نرم‌نرم سوار بر تاتو می‌رسید، پدربزرگش به عمهٔ پسرک سقلمه‌ای می‌زد و می‌گفت: «نگاه کن، میس آ» (ص۷۰۵).

تعبیر « طَرْف کُلَه کج نهادن و راست نشستن» یادآور این بیت خواجه است: نه هرکه طرف کله کج نهاد و تند نشست/ کلاه‌داری و آیین سروَری داند. به گمان من این تعبیر خواننده را ناگهان از جهان داستان بیرون می‌کشد و مستقیم به درون شعر حافظ پرتاب می‌کند. و لذا شاید آوردن اینجا مناسبتی نداشته باشد. معنی مصرع حافظ این است که «نه هرکه کلاه خود را کج بگذارد و با تکبیر بنشنید، راه و رسم پادشاهی می‌داند.» مترجم نوعی شباهت بین این موقعیت و موقعیت داستان پیدا کرده است. نویسنده پسر جوانی را توصیف می‌کند که سوار بر اسب است و چهارنعل آهسته (گام آهسته‌تر از چهارنعل و تندتر از یورتمه) می‌تازد. پسرک سعی می‌کند خود را سوارکار ماهری نشان بدهد و جلب‌توجه کند، غافل از اینکه درست سوار بر اسب نشده چون پاشنه‌هایش بیش‌ازحد رو به زمین است. این حرکت ناشیانهٔ پسرک توجه پدربزرگش را به خود جلب می‌کند. در شعر حافظ سخن از تکبر است

و در اینجا سخن از جلب توجه.

He told his grandfather that he had been in combat with a giant; and frightened his poor mother at Brompton with long, and by no means authentic, accounts of the battle.

به پدربزرگش گفت که با یک غول بی‌شاخ‌ودُم دعوا کرده است؛ و با شرح کشافی که از آن نزاع برای مادرش داد، که البته ابداً مطابق واقع نبود، مادر بیچاره‌اش را در برامپتون ترسانید (ص۷۰۷).

هرچند حافظ، در دیوان خود به کتاب معروف «کشاف» نوشتهٔ زمخشری اشاره کرده است (بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر، چه وقت مدرسه و بحث کشف کشاف است)، اما تعبیر شرح کشاف را که کنایه از شرحی طولانی و مفصل دارد، می‌توان در بیت زیر از غالب دهلوی دید: کهنه تاریخی داغم نفسم شعله‌ورست/ شرح کشاف صد آتشکده از بر دارم. این تعبیر نیز در اینجا خوش نشسته است، هرچند بسیاری از خوانندگان امروزی شاید معنی این تعبیر را ندانند.

… the chequered shadow of the trees…

... سایه‌های پرویزنی درختان ... (ص۷۲۹)

برابرنهاد صفت chequered در زبان فارسی «شطرنجی» است. سایهٔ درختان برگ‌دار روی زمین که به تناوب روشن و تاریک می‌شود بی‌شباهت به خانه‌های سیاه و سفید شطرنج نیست. از سوی دیگر، سایه‌ای که اَلَک یا غربال یا همان پرویزَن روی زمین ایجاد می‌کند نیز همین‌گونه است. بنابراین، انتخاب مترجم، هم دقیق است و هم زیبا؛ و افزون بر اینها، گوشه‌چشمی به بیت زیر از حافظ دارد: سپهر برشده پرویزنی‌ست خون‌افشان/ که ریزه‌اش سر کسری و تاج پرویز است.

(and I for my part believe that many more things took place in that sad affair than the worthy Moorish officer ever knew of)

(من که معتقدم در آن داستان پرآب چشم، بسیار چیزها پیش آمده بود که آن سپهسالار بزرگوار مغربی از آنها ابداً خبر نداشت) (ص۷۴۶).

تعبیر «پرآب چشم »که در وصف داستان به‌کار می‌رود، نخستین بار در سخن حکیم توس آمده و مترجم نیز در اینجا به‌درستی از آن بهره برده است: یکی داستانی‌ست پر آب چَشم/ دل نازک از رستم آید به خشم.

it is on record that Major Dobbin treated himself to half-price at the

Haymarket Theatre that evening, where let us hope he enjoyed himself.

بر جریدهٔ عالَم ثبت است که سرکار سرگرد دابین آن شب از بلیت نصف قیمت تماشاخانهٔ هی‌مارکت بهره‌مند شد و امیدواریم که لذت برده باشد (ص۷۳۹).

تعبیر «بر جریدهٔ عالم ثبت است» نیز هوشمندانه از حافظ به عاریت گرفته شده است: هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق/ ثبت است بر جریدهٔ عالَم دوام ما. آوردن تعبیری چنین رسمی در چنین موقعیتی لحنی مبالغه‌آمیز و طنزآمیز به کلام گوینده می‌دهد.

There were jaunty young Cambridge men traveling with their tutor, and going for a reading excursion to Nonnenwerth or Königswinter.

جوانان جلف کمبریج همراه با سرپرست خود سفر می‌کردند و به «نونن‌ورث» و «کونیگسوینتر» می‌رفتند تا به فراغتی و کتابی و گوشهٔ چمنی دست یابند. (ص۷۷۵)

تعبیر «فراغتی و کتابی و گوشهٔ چمنی» عیناً از حافظ گرفته شده است: دو یار زیرک و از بادهٔ کهن دو منی/ فراغتی و کتابی و گوشهٔ چمنی. این قبیل تعابیر قرضی یا معنایی زیادتر از متن اصلی یا کمتر از آن منتقل می‌کنند و مترجم باید حساب کند ببیند آیا زیبایی تعبیر، ارزش این اختلاف معنی را دارد یا نه. در خاتمه دو مورد دیگر را هم ذکر می‌کنم که اولی از سعدی و دومی از حافظ به عاریت گرفته شده است:

… we might thank Heaven as sincerely as for any other worldly blessing.

... همچون سایر نعمت‌های دنیوی باید به‌خاطر آن شُکر به درگاه خدا آوریم (ص۷۸۱).

سعدی در بخش آغازین یکی از به‌یادماندنی‌ترین نثرهای فارسی تعبیر «به درگاه خدا آوردن» را به‌کار برده است: بنده همان به که ز تقصیر خویش/ عذر به درگاه خدا آوَرَد.

Can the world produce anything like that?

آیا مادر دهر می‌تواند فرزندی چون این بزاید؟ (ص۸۳۹)

حافظ: دل بدان رود گرامی چه کنم گر ندهم/ مادر دهر ندارد پسری بهتر ازین.■